

ساختار شخصیت و جنبه‌های پویایی انسان

در آموزه‌های شیخ ابوسعید ابوالخیر

آرزو محمودزاده تیلیمی*

عبدالله معتمدی**

آمنه افزا***

چکیده

گفتار و رفتار ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰ق) چکیده آموزه‌های تصوف و عرفان ایرانی و اسلامی در دوران زرین این پدیده روحانی و فرهنگی بوده است. این مقاله به ساختار و عامل پویایی شخصیت انسان در دیدگاه شیخ ابوسعید ابوالخیر می‌پردازد. آنچه شیخ ابو سعید ساختار شخصیت انسانی می‌داند «شدن» و به عبارتی «جریان داشتن» است. طبق تفکرات ابوسعید، حرکت و پیش‌روی به خودی خود عین ذات بشر است و نیازی به هیچ نوع محرک یا انگیزه‌ای ندارد؛ این ماهیت حرکت و جهت آن است که باید تبیین گردد و آنچه که تعیین‌کننده این عناصر است، اهداف و الگوهای کوچک یا بزرگی می‌باشد که انسان جذبش می‌شود و دامنه رشدش به تناسب همان الگو محدود یا گسترده می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: عرفان و تصوف^۱، نظریه شخصیت^۲، ساختار شخصیت^۳، پویایی شخصیت^۴.

* دانشجوی کارشناسی ارشد روان‌شناسی بالینی دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول):
(mahmodzadeh931@atu.ac.ir)

** دانشیار روانشناسی بالینی دانشگاه علامه طباطبایی

*** دانش‌آموخته کارشناسی علوم تربیتی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۱۲

1. Mysticism.
2. Personality Theory.
3. Personality Structure.
4. Dynamic Character.

مقدمه

نظر به اهمیت مطالعه شخصیت و نقش آن در شناخت رفتار، طبیعی است که تصور کنیم در سراسر تاریخچه علم روان‌شناسی جایگاه ویژه‌ای به نظریه‌های شخصیت داده شده باشد. در حقیقت به طور منطقی می‌توان فرض کرد شخصیت، موضوعی است که روان‌شناسی در مجموع بدان مربوط می‌شود. هر یک از نظریه‌های شخصیت که بر اساس سال‌ها تحقیق و بررسی در زمینه بالینی و یا مشاهده رفتارها در شرایط آزمایشگاهی به دست آمده‌اند، بینش و فهم شگفت‌انگیزی را درباره ماهیت انسان به دست می‌دهند. این نظریه‌ها حاصل درک بسیار بالا و هوشمندانه افرادی است که هر کدام دیدگاه نظری منحصر به فردی را در مطالعه نوع انسان به کار گرفته‌اند. تازگی و پیچیدگی، مطالعه شخصیت را به موضوعی جذاب و هیجان‌انگیز تبدیل نموده است. نظریه‌های شخصیت بخشی از کوشش مستمر و بنیادی روان‌شناسی برای درک ماهیت انسان است (شولتز، ۱۳۹۰: ۷).

اندیشمندان مختلفی که در طول تاریخ و در فرهنگ و ملل گوناگون به انسان و ماهیت او، افکار و رفتار، آمال و اهدافش، احساسات و عواطفش و سعادت و شقاوتش، اندیشیده‌اند خود می‌توانند منشا نظریه‌هایی بومی برای تبیین شخصیت انسان، چه به معنای عامش یا خاصه انسانی که در همان سرزمین و فرهنگ و اندیشه میزید باشند. از این‌رو، در این مقاله با نگاهی روان‌شناختی و ادیبانه، به تحلیل و تفسیر اندک میراثی که از گفتار و کردار شیخ ابوسعید ابوالخیر مانده است پرداخته می‌شود، باشد که بتوان مولفه‌های اساسی شخصیت انسان را از نقطه‌نظر وی دریافت و چه‌بسا به یک نظریه مستقل شخصیت که از قلب عرفان ایرانی و اسلامی بیرون آمده است دست یافت.

هر نظریه شخصیت به پنج حوزه می‌پردازد؛ (۱) ساختار یا واحد و سنگ بنای شخصیت. (۲) فرایندها یا جنبه‌های پویایی شخصیت از جمله، انگیزه‌ها. (۳) نمو و رشد یا اینکه انسان چگونه به صورت انسان ویژه‌ای که هر کدام از ما هستیم در می‌آید. (۴) آسیب‌شناسی یا ماهیت و علل کنش ناسازگارانه شخصیت. (۵) تغییر یا اینکه افراد چگونه تغییر می‌کنند و چرا بعضی اوقات در برابر تغییر مقاومت می‌کنند یا قادر به تغییر نیستند (پروین، ۱۳۸۱: ۴). در این مقاله به دو حوزه اول و دوم؛ ساختار یا سنگ بنای شخصیت و فرایندها و جنبه‌های پویایی شخصیت از دیدگاه شیخ

ابوسعید ابوالخیر پرداخته می‌شود.

شیخ ابوسعید ابوالخیر، یکی از بزرگترین آموزگاران نیکی و پاکی و آزاداندیشی و بی‌تعصبی و انسان‌دوستی و آزادگی و هوشیاری و سرمستی و روشن‌بینی و طنز و طهارت روحی است. آنچه در طول چهار قرن نخستین تصوف و عرفان ایرانی که دوران زرین این پدیده روحانی و فرهنگی است، یعنی دوران زهد و عشق و ملامت وجود داشته، در گفتار و رفتار ابوسعید خلاصه شده است. بی‌آنکه بخواهیم چهره اسطوره‌ای حلاج را از یاد ببریم و بی‌آنکه بخواهیم رفتار و گفتار شگفت‌آور بایزید بسطامی را نادیده بگیریم، می‌خواهیم بگوییم ابوسعید ابوالخیر در میان چهره‌های تاریخ تصوف ایران و اسلام یک نمونه استثنایی است. با وجود تمامی آنچه در بالا ذکر شد آنچه ابوسعید را در حوزه علوم انسان‌شناختی و روان‌شناختی جذاب و قابل توجه می‌نماید نکات حائز اهمیت است که در لابه‌لای آموزه‌های عرفانی و انسانی این بزرگ مرد آشکار است. در صورتی که با نگاهی روان‌شناختی و ادیبانه به تحلیل و تفسیر اندک میراثی که از گفتار و کردار ایشان برایمان مانده است پرداخته شود، می‌توان مولفه‌های اساسی شخصیت انسان را از نقطه نظر وی دریافت و چه بسا به یک نظریه مستقل شخصیت که از قلب عرفان ایرانی و اسلامی بیرون آمده است دست یافت، آنچه روان‌شناسی بومی و فرهنگی امروزه بیش از پیش، به عنوان متاعی ارزشمند، جویای آن است.

ابوسعید ابوالخیر

ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰ق) عارفی که هر کجا یاد او رود، همه دل‌ها را وقت خوش شود، با تصوف و عرفان ایرانی چنان آمیخته است که نام حافظ و خیام با شعر فارسی و نام فردوسی با ایران. اگر در جستجوی عناصر سازنده هویت و معنویت ایران باشیم، در ترکیب پیچیده اندیشه‌ها و چهره‌هایی که سازنده این معنویت هستند، ابوسعید چه در افسانه و چه در حقیقت تاریخی‌اش، یکی از مایه‌های اصلی این مفهوم و معنویت است (دامادی، ۱۳۵۰: ۵۸).

این بزرگ‌مرد از همان روزگار حیاتش مورد هجوم متعصبان مذهبی بود و آوازه لابلایی گری‌های او در همان عصر حیاتش تا اسپانیای اسلامی، یعنی اندلس رفته بوده است؛ چنان‌که ابن‌حزم اندلسی در زمان حیات او در باب وی می‌گوید:

و هم شنیده‌ایم که به روزگار ما در نیشابور مردی است از صوفیان با کنیه ابوسعید ابوالخیر که گاه جامه پشمینه درمی‌پوشد و زمانی لباس حریر که بر مردان حرام است، گاه در روز هزار رکعت نماز می‌گزارد و زمانی نه نماز واجب می‌گزارد و نه نماز مستحبی، و این کفر محض است؛ پناه بر خدا از این گمراهی (ابن حزم اندلسی، ۱۳۲۱: ۱۸۸).

با این‌همه هیچ قدیس دیگری را نمی‌شناسیم که مردمان تا این پایه شیفته او باشند که مزارهایی به نام او از آذربایجان در باکو گرفته تا خراسان امروز و تا آنجا که امروز ترکمنستان خوانده می‌شود، ساخته باشند. پرتو معنویت او تا بدان حد است که در طول قرون و اعصار، رباعی‌های منسوب به او را به‌عنوان دعا و حرز، برای رفع بیماری و شفا بر بیماران می‌خواندند و می‌دمیدند و چهره او را به‌عنوان رمز اشراق و اشراف بر عالم غیب به‌صورت نشانه و رمزی درمی‌آوردند، آن‌گونه که نام بوعلی رمز دانش و علوم رسمی است (ادواردویچ، ۱۳۵۶: ۷۹).

در رفتار و گفتار بوسعید - آن سوی یافته‌های مریدان ساده‌لوح - به‌دشواری می‌توان چیزی یافت که در عصر ما یا حتی در روزگاری که ارزش‌های روحی یکسره دگرگون شده باشد، باز هم برای انسان آرامش روان و روشنی ضمیر و تسلائی خاطر نداشته باشد. در سراسر آموزش‌های عرفانی او، یک نقطه سیاه و بدبینانه و آزاردهنده نمی‌توان یافت؛ همه جا درس انسان‌دوستی و خوش‌بینی و شادی و امید و تعصب‌ستیزی موج می‌زند. هر قدر هم که مخاطب نسبت به میراث تصوف بدبین و بی‌اعتقاد باشد، باز هم از رفتار و گفتار او نکته‌های زیادی می‌آموزد که در زندگی بدان نیازمند است (همان).

ابوسعید در روز یکشنبه اول محرم سال ۳۵۷ ق در میهنه متولد گشت؛ ۸۳ سال عمر نمود و دو بار ازدواج کرد. او قرائت قرآن را نزد یکی از مشاهیر قراء خراسان به‌نام ابومحمد عنازی، ادبیات عرب را نزد ابوسعید عنازی و فقه تطبیقی میان مذاهب اربعه را نیز نزد ابوعبدالله خضری آموخت. وی پنج سال نزد ابوبکر قفال مروزی فقه خواند و بسیاری از بزرگان علمای عصر همچون ابوعلی سنجی و ناصر مروزی و ابومحمد جوینی، در حلقه درس قفال، هم‌درسان او بودند. ابوسعید تا آخر عمر در طریق علم بود. عده بسیاری از علما شاگردان او هستند و از وی اجازه روایت حدیث دارند؛ افرادی چون امام‌الحرمین جوینی و ابوعبدالله فارسی که هر دو از بزرگان عصر و مفاخر تاریخ اسلام بوده‌اند، و نیز عبدالرحمن بن منصور بن رامش (۴۷۴-۴۰۴ق) که از استادان برجسته مدرسه نظامیه نیشابور بوده است (همان).

وی به‌عنوان حلقه استواری که زنجیره سنت‌های عرفانی قبل از خویش را به حلقه نسل‌های بعد از خود پیوند می‌دهد، مقامی بسیار عالی در تاریخ عرفان ایران دارد. یکی از رخداد‌های مشهور زندگی بوسعید، دیدار او با فیلسوف نامی هم‌عصرش بوعلی سینا است. براساس روایات، بوعلی در پایان این دیدار گفته است: «هرچه من می‌دانم، او می‌بیند»، و بوسعید نیز گفته است: «هرچه ما می‌بینیم، او می‌داند».

در دوران ابوسعید چیزی جز تعصب و بی‌رحمی، روابط عقاید و مذاهب مختلف را شکل نمی‌داد. در چنین محیطی که با کوچک‌ترین تفاوت عقیده‌ای نسبت به عقیده حاکمیت، هیچ مسلمانی بر جان خویش ایمنی ندارد، رفتار انسانی و نجیب ابوسعید نسبت به همه مردم، از هر فرقه و دین و مذهب و گروهی که هستند، شنیدنی و آموختنی است: وقتی به کلیسای ترسایان رفت و آنان تحت تأثیر معنویت او قرار گرفتند، چون بیرون می‌آمد، جمعی از مریدان به او گفتند که اگر شیخ اراده می‌کرد، همه زنارها می‌گشودند (مسلمان می‌شدند). بوسعید در جواب می‌گوید: «ماشان ورنبسته بودیم که ماشان بگشاییم».^۱ همچنین آنجا که جمعی می‌خواره و مست را بر مزار مشایخ و در مکانی که حرمتش بر همگان واجب است، به فسق و فجور مشغول دید و همراهان او می‌خواستند تا آن جماعت را برنجانند و بزنند، شیخ اجازه نداد. چون نزدیک ایشان رسید، گفت: «خدا همچنین که در این جهان خوش‌دل‌تان می‌دارد، در آن جهان خوش‌دل‌تان دارد!» آن جماعت برخاستند و در پای اسب شیخ افتادند و خمرها بریختند و سازها بشکستند و توبه کردند و از نیک‌مردان گشتند. همین موارد سبب گشته است که بعضی از اهل مذاهب دیگر به‌دست بوسعید مسلمان شوند، آن‌هم در روزگاری که مسلمان کردن یک نفر ذمی،^۲ از آرزوهای بزرگ و دیرپای علمای دین بوده است. اسلام از نظر ابوسعید تشریفات ظاهری «لا اله الا الله» گفتن نبود، بلکه مفهومی بسیار عمیق و اجتماعی داشت. اسلام از نظر او اخلاص و گذشت از همه دل‌بستگی‌ها است (محمد بن منور، ۱۳۶۶، ج ۲: ۹۱).

بوسعید معتقد است همه مشکلات فردی و اجتماعی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که مردم می‌کوشند جز آنچه هستند، نشان دهند. دامنه این تظاهر و ریاکاری در زندگی فردی و اجتماعی،

۱. یعنی ما بر آنها نبسته بودیم که بخواهیم بگشاییم.

۲. غیر مسلمان.

مصیبت‌های اساسی تاریخ انسانیت را به‌وجود می‌آورد. او معتقد است که ریا عامل نابودکننده اصالت انسان و جوامع است. این تکیه و تأکید بر اصل اخلاص و از سوی دیگر ستیزه با خودخواهی و نفس که محور آموزش‌های اوست، سبب شده است که وی یکی از انسان‌دوست‌ترین چهره‌های فرهنگ ایران و اسلام باشد: محبتی عام و شامل که همه انسان‌ها را در خویش فرامی‌گیرد، از هر فرقه و آیین و مذهبی که باشند. از میان همه راه‌هایی که به خدا هست و می‌گویند به عدد انفاس خلق است، او «راحت رسانیدن به خلق را» نزدیک‌ترین راه معرفی می‌کند و حق خدا را تبع حق خلق می‌داند. این انسان‌دوستی و محبت نسبت به بندگان خدا در زندگی او تا مرز محبت نسبت به جانوران پیش می‌رود؛ از همین روست که او گاه برای سگان محله نیز غذا می‌فرستد تا شکمی چرب کنند (همان).

مسئله کرامات، مرکز اصلی شخصیت تاریخی و افسانه‌ای ابوسعید است. هیچ‌کس از صوفیان بی‌شمار تاریخ تصوف اسلامی، به اندازه ابوسعید با مسئله کرامت مرتبط نبوده است و هیچ‌کس به لحاظ شهرت به کرامات به پای ابوسعید نمی‌رسد (همان: ۹۷).

نظریه شخصیت

نظر به اهمیت مطالعه شخصیت و نقش آن در شناخت رفتار، طبیعی است که تصور کنیم در سراسر تاریخچه علم روان‌شناسی جایگاه ویژه‌ای به نظریات شخصیت داده شده باشد. در حقیقت به‌طور منطقی می‌توان فرض کرد که شخصیت موضوعی است که روان‌شناسی در مجموع بدان مربوط می‌شود. هریک از نظریات شخصیت که براساس سال‌ها تحقیق و بررسی در زمینه بالینی یا مشاهده رفتارها در شرایط آزمایشگاهی به‌دست آمده است، بینش و فهم شگفت‌انگیزی را درباره ماهیت انسان به‌دست می‌دهد. این نظریات حاصل درک بسیار بالا و هوشمندانه افرادی است که هرکدام دیدگاه نظری منحصربه‌فردی را در مطالعه نوع انسان به‌کار گرفته‌اند. تازگی و پیچیدگی، مطالعه شخصیت را به موضوعی جذاب و هیجان‌انگیز تبدیل نموده است. نظریات شخصیت بخشی از کوشش مستمر و بنیادی روان‌شناسی برای درک ماهیت انسان است (شولتز، ۱۳۹۰: ۷).

اندیشمندان مختلفی که در طول تاریخ و در فرهنگ و ملل گوناگون به انسان و ماهیت او، افکار و رفتار، آمال و اهدافش، احساسات و عواطفش و سعادت و شقاوتش اندیشیده‌اند، خود

می‌توانند منشأ نظریاتی بومی برای تبیین شخصیت انسان - چه به معنای عامش، یا خاص انسانی که در همان سرزمین و فرهنگ و اندیشه می‌زید - باشند. از این‌رو در این مقاله با نگاهی روان‌شناختی و ادیبانه، به تحلیل و تفسیر اندک میراثی که از گفتار و کردار شیخ ابوسعید ابوالخیر مانده است، پرداخته می‌شود، باشد که بتوان مؤلفه‌های اساسی شخصیت انسان را از نظر وی دریافت، و چه‌بسا به یک نظریه مستقل شخصیت که از قلب عرفان ایرانی و اسلامی بیرون آمده است، دست یافت.

هر نظریه شخصیت به پنج حوزه می‌پردازد: ۱. ساختار یا واحد و سنگ بنای شخصیت؛ ۲. فرایندها یا جنبه‌های پویایی شخصیت از جمله انگیزه‌ها؛ ۳. نمو و رشد یا اینکه انسان چگونه به صورت انسان ویژه‌ای که هر کدام از ما هستیم، درمی‌آید؛ ۴. آسیب‌شناسی یا ماهیت و علل کنش ناسازگارانه شخصیت؛ ۵. تغییر یا اینکه افراد چگونه تغییر می‌کنند و چرا بعضی اوقات در برابر تغییر مقاومت می‌کنند یا قادر به تغییر نیستند (پروین، ۱۳۸۱: ۴). در این مقاله به حوزه اول و دوم از دیدگاه شیخ ابوسعید ابوالخیر پرداخته می‌شود.

ساختار شخصیت

مفهوم ساختار^۱ به جنبه‌های پایدارتر و مقاوم‌تر شخصیت اطلاق می‌شود. این مفاهیم، استخوان‌بندی یک نظریه را تشکیل می‌دهند. در این برداشت، ساختارها با اجزای بدن یا مفاهیمی مانند اتم و مولکول در فیزیک قابل مقایسه‌اند. مفاهیم ساختاری از قبیل پاسخ، نیاز، صفات و تیپ، مفاهیم رایجی هستند که در توصیف افراد مورد استفاده قرار می‌گیرند. بیشتر نظریه‌پردازان حوزه شخصیت، ساختار شخصیت را یا بر مبنای نیازهای انسان توجیه می‌کنند یا بر مبنای صفات؛ اما شیخ ابوسعید در آموزه‌هایش برای هیچ‌کدام از مؤلفه‌های صفت یا نیاز اهمیت خاصی قائل نشده است. در دیدگاه ایشان آنچه سنگ بنای شخصیت انسانی را شکل می‌دهد، «شدن» است و به عبارتی «جریان داشتن»، به معنای آنچه در روان‌شناسی شخصیت، «تحول» و «حرکت» نامیده می‌شود (شولتز، ۱۳۹۰: ۳۶۱).

مفهوم صفت، به پایداری پاسخ فرد در موقعیت‌های مختلف دلالت می‌کند و به مفهومی که مردم عادی برای توصیف دیگران به کار می‌برند، نزدیک‌تر است. مفهوم تیپ، با دسته‌بندی تعداد قابل توجهی از صفات مختلف معنا پیدا می‌کند و در مقایسه با مفهوم صفت، به نظم و عمومیت بیشتر در رفتار دلالت دارد. اگرچه افراد می‌توانند درجات مختلفی از صفات را داشته باشند، معمولاً از تیپ خاصی به حساب می‌آیند. همچنین نظریه‌پردازان طرفدار مفهوم نیاز معتقدند تعدادی نیازهای ذاتی وجود دارد که رفتار هر فرد را فعال و هدایت می‌کند. این نیازها غریزی هستند؛ یعنی ما با آنها به دنیا می‌آییم. اما رفتارهایی که ما برای ارضای نیازها به کار می‌بریم، نه ذاتی، بلکه اکتسابی هستند؛ بنابراین در معرض تفاوت‌های فراوانی از یک شخص به شخص دیگرند (همان).

شیخ ما گفت: «شبلی بسیار گفتی: "الله، الله، الله." پرسیدند او را که "چه سبب است که همی گویی الله و نگویی لا اله الا الله؟" جواب داد و گفت: حشمت^۱ دارم که او را به زفان^۲ انکار یاد کنم. ترسم که در لا اله، مرگ درآید و به الا الله نرسم.» شیخ ما گفت: «لا اله، طریق این حدیث است و الا الله، نهایت این حدیث. تا این کس سال‌ها در لا اله درست نگردد، به الا الله نرسد» (محمد بن منور، ۱۳۶۶، ج ۲: ۲۵۵).

در اسرار التوحید آمده است:

شیخ ما را درویشی گفت: یا شیخ! دعایی در کار من کن. شیخ گفت: هیچ کار را مشایبا^۳ که شایسته هر کار که گشتی، در بند آن بماندی و آن حجاب تو گشت از خدای تو. قاعده بندگی بر نیستی است. تا ذره‌ای اثبات در صفات تو می‌ماند، حجاب می‌ماند. اثبات، صفت خداوند است و نفی، صفت بنده (همان: ۳۰۲).

آنچه ایشان می‌گویند این است که انسان چون رودی خروشان همواره در حرکت و پیش‌روی است و هرگز نمی‌توان رکود و ایستایی را برای وی تصور کرد. هرچه که رنگ ثبات بر خود دارد، با ذات بشر ضدیت دارد و فاسدکننده و محدودکننده استعداد و شکوفایی اصیل وی است. درست است که گاهی افراد براساس رفتار یک فرد، صفاتی را به او اختصاص می‌دهند، اما این صفات به

۱. وحشت.

۲. زبان.

۳. شایسته نگردی.

هیچ‌وجه وی را به میزان قابل توجهی قابل پیش‌بینی نمی‌سازد و از اعتبار قابل اطمینانی برخوردار نخواهد بود.

به عبارت دیگر هرچه انسان سالم‌تر باشد، یافتن صفات یا تیپ شخصیتی باثبات و قابل پیش‌بینی برای وی دشوارتر خواهد بود؛ زیرا برای یک انسان سالم و اصیل هر لحظه، لحظه رشد، تحول و شکوفایی بی‌نهایت است و ثبات با این مسیر و ساختار، در ضدیت کامل قرار دارد. اما در مورد نیاز، در *اسرار التوحید* داریم که شیخ ما گفت: «یوسف بن الحسین گفت: هر که در بحر توحید افتاد، هر روزی تشنه‌تر بود و هرگز سیراب نشود؛ زیرا چه "تشنگی حقیقت" دارد و آن جز به حق ساکن نگردد» (همان: ۲۴۴).

تحرك، ذات انسان است و انسان را از آن جهت دارای شخصیت انسانی می‌دانیم که تحول می‌یابد و جریان دارد. انسان نیازمند بی‌نهایت‌هاست. هرگز کسی نمی‌تواند ادعا کند نوع و مقداری خاص از چیزی برای سیرایی نیاز خاصی از انسانی کافی است یا خواهد بود. انسان تشنه رفتن و تحول است و نیازش بی‌نهایت است. این‌گونه نیست که انسان نیازهای خاص و محدودی دارد که سلامت و بهزیستی‌اش معطوف به ارضای حد مشخصی از آن است، بلکه وجود و ماهیت انسان عین نیاز است. نیاز، انسان و حرکت، عین یک ماهیت هستند. عین ذات انسان، یک "نیاز بی‌نهایت" و «حرکت نامحدود و بی‌کران» است. انسان ایستاده و درگیر ثبات، بیمار است.

شیخ گفت: «هر که را زندگی به نفس باشد، زندگی‌اش با رفتن نفسش به پایان می‌رسد و هر که را زندگی به اخلاص و صدق باشد، او زنده است و خداوند او را از سرایی به سرایی منتقل می‌کند» (همان: ۲۹۳). شیخ ما گفت: «همه وحشت‌ها از نفس است؛ اگر تو او را نکشی، او تو را بکشد، و اگر تو او را قهر نکنی، او تو را قهر کند و مغلوب خود کند» (همان: ۲۹۵).

ایشان معتقد است انسان هرگز در نقطه تعادل یا مقامی ایستاده نیست، بلکه یا به سمت سلامت و سعادت در حرکت است یا به سمت بیماری و شقاوت. ایشان همچنین معتقد است اگر انسان بر نفس مسلط نگردد، او بر انسان مسلط می‌شود و تباهی از آنجا آغاز می‌گردد. اگر ما نفس را به حرکت و اندازیم و برایش مشغله ایجاد نکنیم، او برای ما در دسر و بیماری درست می‌کند. وی به‌هیچ‌وجه این مسئله را که انسان به‌دنبال کاهش تنش و رنج‌ها و افزایش لذت‌هاست و یک نقطه تعادل برای شخصیت انسانی وجود دارد که با رسیدن به آن به ثبات و تعادل دائمی

می‌رسد، قبول ندارد. او اصل شکوفایی و رشد لحظه به لحظه را بدون محدودیت و نهایت قبول دارد و معتقد است اگر آدمی در نقطه‌ای به خیال خویش به‌عنوان قرار گرفتن در تعادل و کمال بایستد و پیوسته به دنبال ایجاد تنش‌های عالی‌تر و سالم‌تر برای خود نباشد، خود به خود در مسیر عکس به حرکت در خواهد آمد و گرفتار رفتارهای ناسالم و بیمار چون وسواس‌های ریاکارانه و ترس‌های افراطی می‌شود و از مسیر سلامت دور می‌گردد. «شیخ ما را پرسیدند که تصوف چیست؟ گفت: این تصوف نیز هم شرک است. گفتند: ایها الشیخ! چرا؟ گفت: از بهر آنکه تصوف دل از غیر و جز نگاه داشتن است و غیر و جز نیست» (همان: ۲۴۴).

به بیان دیگر، هر چیزی که باعث ایستایی و رضایت‌خاطر فرد گردد، حتی اگر مثبت‌ترین وقایع و اعمال هم باشد، خود موجب بیماری و به زیان او خواهد بود. شکوفایی و رشد بی‌وقفه و عدم رضایت از توقف، رمز سلامت است.

انسان ذاتاً در حرکت است و جوهر وجودی‌اش جریان داشتن است، حال یا به سمت کمال و سلامت روح و روان، یا به سمت نقصان و رفتارهای بیمارگون؛ کاملاً مشابه رشد و تحول جسمی و فیزیکی انسان، که دقیقاً از لحظه‌ای که در پایان دوره نوجوانی رشد به پایان می‌رسد، فرایند پیری زیستی در آغاز جوانی شروع و زوال آغاز می‌گردد؛ زوالی که سال‌ها بعد و در میان‌سالی آثارش را مشاهده می‌کنیم، اما از آغازین روزهای جوانی‌مان در حال رخ دادن بوده است (برک، ۱۳۹۰، ج: ۲، ۱۱۸).

فرایندها و جنبه‌های پویایی شخصیت

همان‌طور که نظریات را می‌توان از لحاظ ساختاری با یکدیگر مقایسه کرد، می‌توان آنها را از نظر مفاهیم پویایی و انگیزشی مورد استفاده در توجیه رفتار نیز با هم سنجید. این مفاهیم به جنبه‌های فرایندی^۱ رفتار انسان دلالت دارد.

انگیزش، مجموعه شرایطی است که به رفتار نیرو می‌دهد و به آن جهت می‌بخشد. آدمی انگیزش را به‌صورت میل آگاهانه تجربه می‌کند. علل انگیزش شامل گستره‌ای از رویدادهای

فیزیولوژیایی درون مغز و بدن تا فرهنگ و تعامل اجتماعی با دیگر انسان‌هاست (اتکینسون و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۶۱).

پدیده انگیزش بیشتر به علل رفتار می‌پردازد و به این پرسش که چرا انسان در مواقع مختلف دست به رفتارهای متفاوت می‌زند، پاسخ می‌دهد. مسائل اساسی برای روان‌شناسان در این حوزه عبارتند از اینکه: چرا رفتار خاصی پدید می‌آید؟ چرا رفتار هدف‌دار است؟ چرا رفتار معینی برای زمان طولانی ادامه می‌یابد؟ چرا رفتار به صورت پیوسته و متناوب اتفاق می‌افتد؟ چرا رفتارها از لحاظ درجه شدت با یکدیگر متفاوت‌اند؟ چرا در برخی رفتارها گرایش به تکرار وجود دارد؟ (خداناهی، ۱۳۷۶: ۱۴).

در دیدگاه شیخ ابوسعید ابوالخیر انسان بنابر ماهیتش خروشان و در حرکت است. زمانی می‌توان از انگیزه حرکات و اقدامات و رفتار موجودی دم زد که آن موجود ذاتاً ایستا باشد. در این صورت تحرک و تلاش و تکاپوی او این سؤال را مطرح کند که چرا از ایستایی به‌در آمده و به خود زحمت تحرک داده است؟! حرکت، عین ذات انسان است و وی برای تحرک نیاز به هیچ انگیزه‌ای ندارد، و تا زمانی که هست، در حرکت است. آنچه در انسان متغیر است، ماهیت و جهت حرکت و اقدامات وی است. در این دیدگاه آنچه به‌عنوان پرسش اصلی مطرح می‌گردد، چگونگی حرکت و عوامل تعیین‌کننده جهت آن است. در حکایتی از کودکی شیخ آمده است:

پدر شیخ ما، سلطان محمود را عظیم دوست داشتی^۱ و او در میهنه سرایی بکردی^۲ و بر در و دیوار و سقف‌های آن بفرمود تا بنا، نام سلطان محمود و ذکر حشم و و خدم و پیلان و مراکب او نقش فرمود و شیخ، کودک بود. پدر را گفت: مرا در این سرا یک خانه^۳ بنا کن، چنان‌که آن خانه خاصه من باشد و هیچ‌کس را در آن هیچ تصرف نباشد. پدر او را خانه‌ای بنا کرد و شیخ بفرمود تا بر در و دیوار و سقف آن بنوشند الله، الله، الله، الله.
پدرشان گفت: یا پسر! این چیست؟
شیخ گفت: هرکس بر دیوار خانه خویش نام امیر خویش نویسد.

۱. دوست داشت.

۲. بناکرد.

۳. اتاق.

پدرش را وقت خوش گشت و از آنچه کرده بود پشیمان شد و بفرمود تا آن‌همه که نبشته بودند، از سرای او دور کردند.

شیخ می‌گوید: بنده آنی که در بند آنی (محمد بن منور، ۱۳۶۶، ج ۲: ۱۷).

از نظر شیخ ابوسعید آنچه ماهیت حرکت انسان را تعیین می‌کند و نقش جهت‌دهی به پویایی رفتار انسان را برعهده دارد، همان چیزی است که انسان در بند آن است. در واقع مسیر و جهت رفتاری و تکاملی انسان طبق الگویی شکل می‌گیرد یا تغییر می‌کند که انسان فراروی خود می‌بیند یا می‌نهد؛ به این معنا که هر انسانی از لحظه‌ای که متولد می‌شود، به فراخور محیط و شرایطی که در آن قرار گرفته است، یک طرح و الگوی کلی برای نحوه عملکرد و زندگانی در مقابل خود می‌بیند؛ الگویی که در شکل‌دهی به جهت حرکت، نحوه حرکت، احساس، تفکر، رفتار و اعمال وی نقش تعیین‌کننده دارد و اهداف کوچک و بزرگ فرد را شکل خواهد داد. اما در مورد انسان علاوه بر این، حالت دومی هم محتمل است؛ اینکه وی با وجود شرایط محیطی و الگوهای موجود در پیش رویش، الگوی دیگری را برای خود برگزیند و فراروی خویش نهد که در این صورت نیز همان کارکرد تعیین‌کننده الگوهای قبلی را برای وی خواهد داشت.

ذات انسان «فرا تر رفتن» است و در هر شیوه و مسیری که از الگوی خود یا آنچه که در بند آن است، وام بگیرد، همواره فرا تر می‌رود و در بی‌نهایت شیوه‌اش پیش خواهد رفت. انسان موجودی است که برای درجات رشدی‌اش انتهایی نیست و می‌تواند از همه محدودیت‌های زمانی، مکانی، فیزیکی و روحی فرا تر رود؛ همان‌طور که در تمام نقاط جهان افرادی را دیده‌ایم که دارای کمالات و کرامات ویژه‌ای مانند آگاهی به ضمیر سایر افراد یا انجام اعمال خرق عادت بوده‌اند که برای بشر در حالت معمولی قابل تصور و باور نیست؛ همچنین مهارت‌هایی که یک فرد با تمرکز و تلاش بی‌وقفه و اراده پولادین به آنها رسیده، مانند تمامی آنچه در کتاب رکوردهای جهانی ثبت شده است.

به هیچ‌وجه نمی‌توان چنین رخدادهایی را انکار کرد؛ اما در نگاه و تعریف معمولی‌ای که از بشر داریم نیز نمی‌توان آنها را پذیرفت و توجیه کرد. اگر این توانایی‌ها برای تعدادی از انسان‌ها قابل تصور باشد، پس برای نوع بشر امکان‌پذیر خواهد بود. «شیخ ما می‌فرماید: یک طرفت‌العین همت با حق‌داری از آن بهتر که روی زمین ملک تو باشد» (همان: ۱۸).

در نگاه شیخ، انسان موجودی است که مراتب تحول، رشد و تکاملش بی‌نهایت است و هرگز به انتها نمی‌رسد و محدودیت‌ناپذیر است؛ در عین حال این نامحدود بودن بر هر دو جهت سلامت و بیماری صدق می‌کند. اما آنچه تعیین‌کننده میزان پرش و تکامل اوست، اهداف و الگوهای کوچک و کم‌قدر یا بالابند و عظیمی است که جذبش می‌شود و دامنه رشدش به تناسب همان الگو محدود یا گسترده می‌گردد.

شیخ نهایت و کمال انسان را در این می‌داند که همتش معطوف کمال الهی و قرب به خداوند باشد. همین الگو و هدف است که انسان را در مسیر کمال و سلامت محض، در حرکتی بی‌پایان غوطه‌ور می‌سازد، اگرچه که هرگز به انتهای بی‌نمی‌رسد.

گر مرده بوم برآمده سالی بیست چه پنداری که گورم از عشق تهیست
گر دست به خاک برنهی کینجا کیست؟ آواز آید که حال معشوقم چیست؟

در درجه اول، انسان باید در محیط سالم رشد کند، به‌گونه‌ای که محیط، الگو و هدف شایسته‌ای برایش فراهم سازد و در مقابلش نهد. اما در صورتی که این مهم محقق نشود، این خود انسان است که باید هدف و الگوی شایسته و صحیح را فراروی خویش نهد.

در دیدگاه شیخ ابوسعید برای رسیدن به بالاترین درجات رشد و تحول که همان اشتیاق و اراده نزدیکی به حقایق الهی و کسب معرفت و عشق و کمال خداوندی است، داشتن قصد، نیت و اشتیاق تنها گام اول و شرط لازم است؛ گام دوم و شرط کافی، «کشش» از سوی خداوند است. بعد از این کشش، کوشش محقق می‌گردد و در صورت موفقیت، انسان به بینش می‌رسد.

چنان‌که شیخ گفته است: چو خواهی که حق در دلت جای گیرد، دلت را از جز او، شست‌وشو کن؛ چراکه فرشته در خانه‌ای که در آن خرافات و قماش‌ها^۱ باشد، داخل نمی‌شود، بلکه در خانه ای وارد می‌شود که جز او کسی در آن نیست و تو نیز با او در آن خانه نیستی.

و گفت: خدای را به هر روز سیصد و شصت نظر است به دل بنده خویش که بنگرد که آیا دل بنده هیچ به‌سوی او می‌نگرد. اگر بیند که دل بنده نگران اوست، افزونی‌اش بخشد و بزیادت‌ها و روشنی‌ها اکرامش کند و دلش را به‌سوی خویش کشد و هر که را جذبه‌ای از جانب بالا نباشد، کارش نظام نگیرد، و حالش سامان نپذیرد، آن‌گونه که مشایخ گفته‌اند: جذبه‌ای از سوی حق بهتر از همه عبادت‌ها که پریان و آدمیان کنند.

پس گفت: تا کشش نبود، کوشش نبود، و تا کوشش نبود، بینش نبود. هرکه او را از راه بندگی جوید، نیابد و هرکه او را بدو جوید، باشد که بیابدش (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۷).

نتیجه

براساس مجموعه بحث‌ها و تحلیل‌های صورت‌گرفته در این مقاله باید گفت که انسان بنا بر ذاتش یک جریان، و ساختار شخصیت وی نوعی جریان بی‌وقفه و بی‌پایان است. بُعد ثابت شخصیت انسان همین جریان داشتن و حرکت است، آن‌هم حرکتی بی‌انتهای چپستی و چگونگی الگو، آرزو و هدف اوست که جهت، کمیت و کیفیت این جریان را تعیین می‌کند. پیش‌شرط سلامت این است که فرد دست پیش را گرفته و خود را به سمت مشغله‌های نیک و بهبودی، رهنمون و راهی سازد و اختیار رفتار، هیجان و احساسات خویش را در دست گیرد؛ چون در غیر این صورت در انفعال و سکون نخواهد بود، بلکه به سمت تباهی و انحراف راهی خواهد شد.

بیشتر نظریه‌پردازان حوزه شخصیت، ساختار شخصیت را یا بر مبنای نیازهای انسان توجیه می‌کنند، یا بر مبنای صفات؛ اما شیخ ابوسعید در آموزه‌هایش برای هیچ‌کدام از مؤلفه‌های صفت یا نیاز اهمیت خاصی قائل نشده است. در دیدگاه ایشان آنچه سنگ بنای شخصیت انسانی را شکل می‌دهد، «شدن» و به عبارتی «جریان داشتن» به معنای آنچه در روان‌شناسی شخصیت «تحول» و «حرکت» نامیده می‌شود، است.

هرچه انسان سالم‌تر باشد، یافتن صفات یا تیپ شخصیتی باثبات و قابل پیش‌بینی برای وی دشوارتر خواهد بود؛ زیرا برای یک انسان سالم و اصیل هر لحظه، لحظه رشد، تحول و شکوفایی بی‌نهایت است و ثبات با این مسیر و ساختار در ضدیت کامل قرار دارد. آنچه باعث رضایت خاطر و اقتناع‌گرایی به رشد و تحرک در انسان گردد، هرچند نیک و مطلوب باشد - مانند عبادت، تهذیب نفس، دین‌داری، علم‌اندوزی یا خدمت به خلق - به خودی خود آسیب‌زا و تباہ‌کننده بشر می‌شود. شکوفایی و رشد بی‌وقفه و عدم رضایت به توقف، رمز سلامت است.

اما در مورد آنچه به رفتار نیرو و جهت می‌بخشد و اعمال و اقدامات خاصی را در بشر برمی‌انگیزد، آنچه دریافت شد از این قرار است: سه نوع مفهوم‌سازی در انگیزش، مورد توجه روان‌شناسان شخصیت بوده است: انگیزه‌های مبتنی بر لذت، انگیزه‌های رشد یا خودشکوفایی و انگیزه‌های شناختی.

در دیدگاه شیخ ابوسعید ابوالخیر انسان بنابر ماهیتش خروشان و در حرکت است. در واقع زمانی می‌توان از انگیزه حرکات و اقدامات و رفتار موجودی دم زد که آن موجود بنابر ذاتش ایستا باشد. حرکت عین ذات انسان است و وی برای تحرک نیاز به هیچ انگیزه‌ای ندارد؛ تا زمانی که هست، در حرکت است. اما آنچه در انسان متغیر است، ماهیت و جهت حرکت و اقدامات وی است. هر انسانی از لحظه‌ای که متولد می‌گردد، به‌فراخور فضایی که در آن قرار گرفته است، یک الگو برای نحوه عملکرد و زندگانی در پیش روی خود می‌بیند؛ الگویی که در شکل‌دهی به جهت حرکت و نحوه حرکت وی نقش تعیین‌کننده دارد و اهداف کوچک و بزرگ فرد را شکل خواهد بخشید. اما حالت دومی هم محتمل است؛ اینکه وی با وجود شرایط محیطی‌اش، الگوی دیگری را برای خود برگزیند.

در نگاه شیخ، انسان موجودی است که مراتب تحول، رشد و تکاملش بی‌نهایت است و هرگز به انتها نمی‌رسد و محدودیت‌ناپذیر است. در عین حال این نامحدود بودن بر هر دو جهت سلامت و بیماری صدق می‌کند. اما آنچه تعیین‌کننده میزان پرش و تکامل اوست، اهداف و الگوهای کوچک و کم‌قدر یا بالابند و عظیمی است که جذبش می‌شود و دامنه رشدش به تناسب همان الگو محدود یا گسترده می‌گردد.

ابوسعید نهایت و کمال انسان را در این می‌داند که همتش معطوف کمال الهی و قرب به خداوند باشد. همین الگو و هدف است که انسان را در مسیر کمال و سلامت محض در حرکتی بی‌پایان غوطه‌ور می‌سازد، اگرچه هرگز به انتهای بی‌نهایتی نمی‌رسد.

فهرست منابع

- ابن حزم اندلسی، ابومحمد علی (۱۳۲۱ ق)، *الفصل فی الملل و الاہواء و النحل*، به کوشش احمد ناجی الجمالی و محمد امین الخانجی، مصر: بی‌نا.
- اتکینسون، ریتا، ال و همکاران (۱۳۸۸)، *زمینه روان‌شناسی هیلگارد*، ترجمه دکتر محمدنقی براهنی، تهران: رشد.
- ادواردویچ، برتلس یوگنی (۱۳۵۶)، *تصوف و ادبیات تصوف*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر.

- برک، لورا (۱۳۹۰)، روان‌شناسی رشد (از نوجوانی تا پایان زندگی)، ترجمه: یحیی سیدمحمدی، تهران: ارسباران، ج ۲.
- پروین، جان (۱۳۸۱)، شخصیت نظریه و پژوهش، ترجمه: دکتر محمدجعفر جوادی و دکتر پروین کدیور، تهران: آبیژ.
- خداپناهی، محمدکریم (۱۳۷۶)، انگیزش و هیجان، تهران: سمت.
- دامادی، محمد (۱۳۵۰)، «مقامات اربعین ابوسعید ابوالخیر»، مجله معارف اسلامی، تهران: شماره ۱۲، ص ۵۸-۶۲.
- شولتز، دوان (۱۳۹۰)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه: یوسف کریمی و همکاران، بی‌جا: ارسباران.
- محمد بن منور (۱۳۶۶)، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، ج ۲.

Human personality structure and human dynamic aspect in opinion of Sheikh Abu Sa'id Abu al-Khair

Abstract

Speech and behavior of Abu Sa'id Abu al-Khair (357-440 AD) Review the Iranian Sufism and mysticism in the golden era of this spiritual and cultural phenomenon.

This article review Abu Sa'id Abu al-Khair opinion about the structure and dynamics of human personality. Structure of human personality in view of Abu sa'id is "becoming" or "flowing". According to Abu sa'id opinion motion and it's direction itself are the human nature and does not need any type of stimulus. The nature of the movement and the direction of that should be expressed. This is what determines the small or huge purposes are absorb to it. the range of growing limits to this pattern.

Key words: Mysticism, personality theory, personality structure, dynamic character.